

آسیب‌های اجتماعی؛ خلأ الگوی مناسب

گفت‌وگوبا فریبا داوودی مهاجر



همان‌طور که مطلع هستید نشر به چشم‌انداز ایران مدتی است به گفت‌وگو با صاحب‌نظران پیرامون خلأ ریشه‌های آسیب‌های اجتماعی و همچنین راه‌پرونی رفت از آن پرداخته است. انحرافات اجتماعی مثل پدیده زنان و مردان خیابانی، دختران فراری و چند میلیون معتاد، هر روز چشمگیرتر و نگران‌کننده‌تر از پیش جامعه را تهدید می‌کند. در این میان، یکی از اساسی‌ترین مشکلات موجود، از هم‌گسیختگی نظام خانواده و ناهمگونی و ناهماهنگی فکری جامعه و فرد است. مثلاً می‌بینید یک دانش‌آموز در خانواده از پدر و مادر می‌شنود مصدق مرد شریفی بود، در مدرسه معلم به نقل از کتاب‌های درسی می‌گوید مصدق خائن بود و در جامعه و از زبان مردم حرف دیگری می‌شنود. به‌طور طبیعی این فرد نمی‌تواند یک انسجام فکری داشته باشد و در این گیرودار، بسیاری از انحرافات به سراغ او خواهند آمد. شما که در زمینه آسیب‌های اجتماعی پژوهش می‌کنید، خاستگاه ریشه این انحرافات را در کجا می‌بینید؟ در ایدئولوژی حاکم، رفتار مسئولان و رهبران یا در دیدگاه‌های خود مردم؟

این موضوع را باید در دو سطح مختلف بررسی کنیم و سطح اول را باید در سه حوزه خانواده، آموزش و جامعه مورد ارزیابی قرار داد. ضمن این‌که ویژگی‌های فردی هم از اهمیت بسزایی بر روی انحرافات اجتماعی و شروع کجروی و بزهکاری برخوردار است. سطح دوم که باید به آن پرداخت، رابطه احساس مسئولیت و حس شهروندی است که کمتر به آن توجه می‌کنیم. یعنی یکی از تکالیف اساسی‌ای که جامعه باید برای شکل‌گیری و پرورش احساس مسئولیت یا شهروندی مسئول انجام می‌داد و متأسفانه تاکنون کمتر به آن پرداخته شده و می‌توان مدعی بود که اساساً به آن پرداخته نشده است. این احساس مسئولیت چیست؟ حس شهروندی کدام است؟ مثلاً اولین کمبودی که در جوان معتاد یا بزهکار می‌بینیم حس مسئولیت است. به این دلیل این فرد توانایی پاسخ‌دادن و آبراز واکنش مناسب در برابر خواسته‌ها، انتظارات یا درخواست‌های دیگران، محیط و حتی تصمیم‌گیری مناسب و موثر را ندارد. من فکر می‌کنم "نداشتن حس مسئولیت" از آن جنبه‌هایی است که ما باید با نگاهی ویژه به آن بنگریم.

والتی به‌دنبال شناخت شخصیتی مثل محمد بیجه می‌روید، ضمن این‌که این‌گونه افراد دچار بیماری‌های مختلف روانی هستند، باید به این پرسش اساسی هم بپردازید که خانواده،

آموزش های رسمی یا غیررسمی هر دو - و جامعه چه تأثیری روی او داشته، چرا او و امثال او مسئول بار نیامده اند؟ و در نظام جمهوری اسلامی چه کرده ایم که شاهد چنین بازتاب هستیم؟ چه برنامه ریزی هایی باید انجام می دادیم که ندادیم. چه مواردی اولویت داشته که حذف کردیم و کجا در طول این همه سال صورت مسئله ها را پاک کردیم.

به نظر می رسد که ما اساساً روی مقوله "شهروندی" کار نکرده ایم و با مفاهیم آن آشنا نیستیم، یعنی در سطح جامعه مقوله ای با عنوان شهروند مسئول نداشته ایم و نه تنها به آن توجه نکرده ایم بلکه سعی در حذف آن داشته ایم. در قانون اساسی هم به طور خاص به چنین مقوله ای اشاره نشده است. "حقوق ملت" هم که آمده بیشتر حقوق حاکمیت را مورد توجه قرار داده است. با عنوان حقوق شهروندی فصلی وجود ندارد. به نظر من آدمی که از همان ابتدا در محیط خانواده و بعد در جامعه و محیط های آموزشی این حقوق را احساس نکرده، نمی تواند انسان مسئولی باز بیاید، چه حقی به او داده ایم تا تکلیفی از او طلب شود؟ باید روی این محور کار کرد و از نگاه کلان به مسئله انحرافات اجتماعی نگریست. بخصوص که همواره باید این حقوق در چارچوب زمان و مکان خودش به روزه شود و پایشخوگی نسل جدید و مطالبات آنها باشد.

در مراحل بعد اولین عاملی که باعث انحرافات اجتماعی می شود، نداشتن الگوهای مناسب در حوزه خانواده است. الگوی پدر یا الگوی مادر با دورویی، دوگانگی، تعارض و خشونت و نداشتن اعتماد به کودک و حتی پدیده هایی مثل اعتیاد یا فساد پدر و مادر

تأثیر چشمگیری بر کجروی جوانان دارد. فقر فزاینده و شکاف های طبقاتی و ترویج الگوی مصرف زدگی که همواره در جامعه تبلیغ می شوند، از عوامل بسیار مهمی هستند که جوانان و خانواده، روان پریش و دور از الگوهای پایدار اخلاقی را تشویق می کنند تا برای به دست آوردن موقعیت هایی که به نظر خودش مطلوب است از هر راه نامناسبی وارد شوند. مثلاً دختر و پسری که در جامعه تناقض ها و دوگانگی های رفتاری را می بینند برای پرکردن این فاصله به سمت فرار، خودکشی، بزه کاری و انواع جرایم می ریزد و در این مسیر گرفتار گروه های بزه کار و حتی پاندهای قاچاق می شود و فکر می کند که از این طریق می تواند این فاصله طبقاتی را پر کند. بخصوص که در جامعه به هر مقوله ای به جز فرهنگ سازی، شناخت و ارتقای آگاهی فکر شده است.

از نظر شما اولویت با کدام یک از عواملی است که بر شمرده شد؟
می توان اولویت بندی کرد ولی نمی توان برای همه چک نسخه پیچید، چون با پدیده ای به نام انسان روبه رو هستیم و معمولاً

پدیده های اجتماعی چند سببی هستند و به همین دلیل نمی توانیم یک عامل خاص را باعث انحراف و کجروی معرفی کنیم. مثلاً نمی توان فقط به اعتنای پدر و مادر به فرزند یا خشونت در خانواده را به تنهایی عامل اول معرفی کرد. عوامل متعدد دست به دست هم می دهند تا چنین پدیده ای شکل بگیرد؛ فرض کنید در خانواده ای پیش از این پدر و مادر هیچ پایبندی ای به دین نداشته اند اما امروز با تظاهر به دینداری نان می خورند. فرزند این خانواده دچار تعارض می شود، یعنی نمی تواند بفهمد که این پدر و مادر چه الگویی را به او ارائه می کنند و در گرداب دوگانگی می افتد. همه اینها را در کنار فقر اقتصادی در نظر بگیریم و به این نکته توجه کنیم که خانواده آشفته یکی از دلایل آن است که باعث می شود احساس مسئولیت در خانواده وجود نداشته باشد. پاسخ به این پرسش در اینجا خیلی مهم است که مگر حس مسئولیت شهروندی و داشتن حقوق شهروندی یعنی برای یک کودک هم معنا پیدا می کند؟ وقتی در خانواده اصلی به نام ولایت پدر بر فرزند وجود دارد و با این عنوان ممکن است هر حقی از کودک تضمین شود و قانون هم نتواند برای این سرزمین خصوصی برنامه ریزی کند، فرزند باید به کجا پناه ببرد؟ یکی از عوامل جدی بزه کاری و کجروی، خشونت پدر یا مادر است، یعنی همسر آزاری. بچه هایی که مدام شاهد همسر آزاری از جانب پدر هستند، معمولاً خشونت را هر یک چرخه تکرار می کنند، این طور نیست که ما فکر کنیم بچه هایی که شاهد خشونت علیه خودشان یا علیه مادر هستند از این درس می گیرند و خودشان چنین رفتاری را تکرار نمی کنند، خیر، آنها ناراحت هستند و رنج می برند اما تکرارش هم می کنند.

بنابراین من به حوزه خانواده خیلی اهمیت می دهم و فکر می کنم که باید به آن توجه کرد؛ چون رفتارهایی که در خانواده اتفاق می افتد باعث افسردگی و اضطراب در جوان می شود. خود باوری و اعتماد به نفس را از آنها می گیرد و موجب می شود که شهروند مسئولی بار نیابند و وقتی وارد جامعه می شوند، مسئولیتی را در قبال مدرسه و اجتماع به عهده نمی گیرند. یکی از چیزهایی که در مسئله آموزش باعث می شود که یک شهروند، مسئول بار نیاید و آن کجروی ها به وجود بیاید، آموزش یکسویه در سیستم آموزشی ماست؛ یعنی همه چیز معلم محور است؛ هیچ چیزی دانش آموز محور نیست. به خاطر دارید که در ابتدای پیروزی انقلاب انجمن های اسلامی دانش آموزان شکل گرفت. این انجمن ها با گروه های دانش آموزی دیگر کارهای فکری می کردند. ویژگی اینها این بود که از درون خود مدرسه و محیط دانش آموزی شکل گرفته بودند. طبیعتی بود که این انجمن های مجوه جوش در مقابل محیط پیرامون احساس مسئولیت کنند و با دیگران تعامل و تبادل فکر

در مراحل بعد اولین عاملی که باعث انحرافات اجتماعی می شود، نداشتن الگوهای مناسب در حوزه خانواده است. الگوی پدر یا الگوی مادر با دورویی، دوگانگی، تعارض و خشونت و نداشتن اعتماد به کودک و حتی پدیده هایی مثل اعتیاد یا فساد پدر و مادر تأثیر چشمگیری بر کجروی جوانان دارد

شهریور ۱۳۸۲
دکتر ایمان
۱۳۴۳

و اندیشه داشته باشند، اما به تدریج حذف شد و سیستمی دولتی با عنوان پرورشی و تربیتی با به غرضه مدارس گذاشت و بهر آن احساس مسئولیت برای این که دانش آموز فکر کند بر این فکر را با دانش آموز دیگر مبادله کند از بین رفت. حال بعد از مثال ها نتیجه این عملکرد را مشاهده می کنیم که به جای میادین فکر و اندیشه، تبادل سنی دی، فیلم، تجربیات و تخیلات ناسالم صورت می گیرد و این جوان است که برای نداشتن برنامه ریزی درست از جانب مسئولان مجازات می شود و نه آنهایی که به دلیل ناکارآمدی، توانایی تبیین برنامه ریزی بلندمدت و استراتژیک را نداشته اند و واقعاً این همه جوان زندانی و بزحاک که در همین دوران متولد و بزرگ شده اند تاوان چه چیزی را پس می دهند؟

گاهی می بینید که بچه ای نه خانواده ناسالم دارد و نه محیط مدرسه نامناسب، اما باز هم وارد این محیط می شود. چنین فردی چگونه این تجربیات را کسب می کند؟

بستگی دارد که شما شاخصه های خانواده سالم و محیط مدرسه سالم را چه بدانید. مهم آموزش صحیح در مدارس است که نه تنها آموزش یکسویه است، بلکه حتی بچه ها با اجبار سلیقه ها نیز رویه رو هستند. گاهی در مدارس ما حتی به رنگ جوراب، کفش، جامدادی و جلد دفترچه هم توجه می کنند. تا چند سال پیش بچه ها فقط باید از رنگ های تیره برای پوشش استفاده می کردند. انسان نسبت به آنچه او را منع کنند، حریص تر می شود. دزهای بسته ای را برای بچه ها اجبار می کنیم که اصلاً نه شرع گفته، نه قرآن، نه سنت و نه روحانیت، ولی سلیقه های شخصی را به عنوان دین برای جوان مطرح می کنیم. برای همین، جوانی که می خواهد از این درهای بسته عبور کند فکر می کند دارد از دین عبور می کند و دیواره های شرع را می شکند. بنابراین وقتی جوراب سفید پایش می کند، فکر می کند به یک پرورشی دست پیدا کرده، وقتی مقمعه اش را برمی دارد و به جای زوسری اش را گره می زند، فکر می کند از مرز عبور کرده است و احساس پرورشی می کند. حالا از متون آموزشی بگذریم که اساساً محتوای صحیحی ندارد و قابل نقد است، مسئله رسانه ملی است. صداوسیما در جهت ارتقای فرهنگی از طریق تضارب آرا و عقاید و با ارتقای شناخت آحاد جامعه در سطوح مختلف گام بر نمی دارد. حتی تبلیغات مذهبی آنقدر بی برنامه و زیاد است که به ضد تبلیغ تبدیل می شود. برای اوقات فراغت جوانان برنامه ریزی نشده، امکانات تفریحی در سراسر کشور و فضاهای ورزشی کم است. جوان در سنی که سرشار از انرژی است در کوچه ها و خیابان ها رها می شود، آن هم جوانی که برایش درست الگوسازی نشده است. فاصله طبقاتی را می بیند؛ شکاف های

پرورشی و تربیتی ۱۳۸۲

آثار ایران

اجتماعی، سد کنکور، بیکاری، مشکل ازدواج، طبیعی است که یکباره دچار از خود بیگانگی شود. همچنین مهاجرت بی رویه چهره شهرها را از خود متأثر کرده است. جوانانی که دچار تعارضات فرهنگی و جغرافیایی هستند از ویمتا به شهر آمده بیکار دور میدان ها نشسته اند و بویک باره جذب انواع و اقسام باندهای فساد می شوند. تأثیر هاشبه نشینی پرورشی شهر و مشکلات دیگر که هر کدام سرفصل یک تحقیق است.

در آموزش و پرورش بینش وجود دارد که آن قدر باید به دانش آموزان تکلیف داد که فرصت آزاد نداشته باشند تا سراغ فساد بروند، چرا ما باید نسبت به دانش آموزان این قدر بدبین باشیم که اگر وقت آزاده پیدا کنند، فوری به سمت فساد می روند. آیا این تحلیل از "انسان" خودش فساد انگیز نیست؟

کاملاً درست است؛ به دلیل این که ما تمام مناسبات خود را در حوزه آموزش رسمی و غیررسمی و در حوزه جامعه مبتنی بر بی اعتمادی به نسل جوان گذاشته ایم، فکر می کنیم که هر تحرکی موجب فساد و کجروی اش می شود. درس نمی گیریم. همین تفکر باعث بروز فساد در بین این نسل شده است. باید تجدید نظری در دیدگاه های خودمان بکنیم. من به مسئله اعتماد هم در حوزه خانواده و هم در حوزه آموزش خیلی اهمیت می دهم. پسر حاج داود کریمی می گفت "اگر چند ساعت در اتاقم می ماندم پدرم وقتی می خواست مرا ببیند دو می زد و تا نمی گفتم بغر می زد. وارد نمی شد." ببینید چقدر این بزرگه فرق می کند با رویه بعضی پدر و مادرها یا معلم ها و امر به معروف و نهی از منکرهایی که می خواهند هیچ آدم ها را بگیرند. روایتی در بحث های تربیتی از حضرت رسول (ص) دیده بودم که می گوید خیلی از چیزهایی را که می بینند و ننمود کنند که ندیده اند. چون وقتی می گویند دیده ام، حرمت ها و دیواره های اعتماد فرو می ریزد و باب گفتار بسته می شود. من فکر می کنم ما باید این اعتماد را افزایش بدهیم. نگاه های کاملاً ایدئولوژیک را از آموزش های رسمی و غیررسمی خود حذف بکنیم و در متون آموزشی بازنگری کنیم. اجازه دهیم که جوانان با شناخت و گفت و گو و در گمان آزایی به شناخت برسند.

مثلاً در چه مواردی باید بازنگری شود؟ در متون آموزشی ای که دو ۵ سال ابتدایی آمده می بینید که چهره اجتماعی زنان خیلی کمتر از مردان تصور یافته است. چهره زنان با نقش های خانگی و چهره مردان با نقش های اجتماعی است. زنی که ذاتاً نقش خانگی خود را انجام می دهد، آن هم نقشی که هیچ پیام مسئولیت برانگیزی ندارد. آموزش مسئولیت برانگیزی هم برای پسر دختر دانش آموز ندارد. باید به پسران و دختران حقوق شهروندی را آموزش داد. تکالیف آنها

فقر فزاینده و شکاف های طبقاتی و ترویج الگوی مصرف زدگی که همواره در جامعه تبلیغ می شوند، از عوامل بسیار مهمی هستند که جوانان و آنها را روان پریش و دور از الگوهای پایدار اخلاقی را تشویق می کنند تا برای به دست آوردن موقعیت هایی که به نظر خودشان مطلوب است از هر راه نااهلی می وارد شوند

نسبت به خودشان و جامعه و تکالیف جامعه نسبت به آنها و مهم تر از همه آموزش دوسویه که باید به صورت استراتژی آموزشی پایه گذاری شود. ما باید در نگاه خود به آموزش، مفاهیم آن و نوع اجرای آن بازنگری کنیم.

شما گفتید در آموزش ما باید بازنگری شود. بازنگری یعنی این که آزمون و خطا را بپذیریم. اما ما با پدیده ای روبه رو هستیم که خودش را همین حق می داند و از همین حق دانستن، آزمون و خطا در نمی آید. در قرآن می خوانیم انبیا هبوط داشته اند و در این هبوط توبه می کنند و دوباره صعود می کنند. این چیزها حتی برای انبیا هم هست، ولی در آموزش های تشکیلات دینی ما تجربه و خطا معنی ندارد. در حالی که حتی غربی ها هم تجربه و خطا را قبول دارند. مثلاً می گویند ما سالی ها با دیکتاتورها همکاری کرده ایم و حالا باید مشی مان را عوض کنیم و ریشه ۱۱ سپتامبر را در این می دانند. با چنین پدیده ای چگونه باید برخورد کرد؟

در بحث آموزش اشاره کردم که در مدارس ما اصلاً روحیه جمعی تقویت نمی شود و همه فزیند. هیچ کس در گروه معنی پیدا نمی کند. وقتی فردی در گروه معنی پیدا نکند، در تعامل با دیگران و با آزمایش و خطای ظرفیت هایش افزوده می شود. ما معتقدیم که در مسئله تربیت و آموزش، آزمون و خطاها ظرفیت ها را افزایش می دهد، همچنان که در مقوله سیاست هم همین است. بنابراین داشتن روحیه جمعی یک الزام است؛ هم در خانواده، هم در محیط آموزشی و هم در جامعه. در جامعه نقش رهبران و گردانندگان جامعه، جایگاه کلیدی دارد. من معتقدم الگوی نامناسب رهبران

اجتماعی ما یکی از آن مقوله هایی است که زمینه نامساعد کجروی را فراهم می کند. مردم وقتی با افرادی روبه رو می شوند که حرفشان با عملشان یکی نیست، حرف از زندگی ساده می زنند اما در نهایت با زرق و برق های تجمل زندگی می کنند، حرف از کنترل نفس می زنند، اما خود غرق در شهوت رانی یا حرص به مال دنیا هستند، این دوگانگی ها جامعه را دچار تعارض می کند. مردم وقتی می خواهند این شکاف ها را پر کنند، در این مسیر به دام کجروی ها می افتند و مهم تر از آن، حسن مسئولیت اجتماعی خود را از دست می دهند و دیگر در جمع معنی پیدا نمی کنند. هر چه حکومت ها دیکتاتورتر می شوند، با نهادهای مدنی بیشتر مقابله و برخورد می کنند، برای این که نهادهای مدنی جس در جمع بودن و آن آزمایش ها و خطاهایی که شما به آن اشاره کردید را تمرین می کنند و خودشان را در معرض انتقاد دیگران قرار می دهند.

یکی از چیزهایی که باید به آن توجه کنیم توصیه های علی بن ابیطالب (ع) در زمینه داشتن الگوی مناسب است؛ الگوی مناسب رهبران، تا زمانی که این الگو را اصلاح نکنیم،

نمی توانیم از جامعه توقع درست اندیشیدن و درست عمل کردن داشته باشیم.

کمی بیشتر در این باره توضیح دهید، به این دلیل که بی توجهی به روش آزمون و خطا و خود را همین حق دانستن، هزینه های بسیاری را به جامعه ما تحمیل کرده است. خطا شورای نگهبان به هیچ عنوان نمی پذیرد که شاید در مواردی خطا کرده باشد و عملکرد خود را همین اسلام و همین حق می داند. جریان مسعود رجوی در اوایل انقلاب ایندئولوژی خود را، ایندئولوژی پیشعاز می دانست و هرگز تن به ریشه یابی انحرافات نمی داد و به خوبی به یاد دارید که چه هزینه های جبران ناپذیری را به جامعه و خودشان تحمیل کردند. هر جریانی که خود را حامی از خطا و همین حق بداند، دیگر نیازی به توجه به توصیه های امام علی (ع) که شما به آن اشاره کردید، نمی بیند و توکلش به خدا کم می شود.

کسی که خود را همین حق می داند نه تنها به خودش بلکه به جامعه اش هم لطمه می زند. نه تنها باعث نابودی خودش می شود و خودش را از محتوا خالی می کند، بلکه با جامعه هم همین کار را می کند. روان شناسان معتقدند که پذیرش خطاهای خویش نه تنها موجب گسترش ظرفیت درونی انسان و مسئولیت پذیری او می شود، بلکه این روحیه را به جامعه هم منتقل می کند. وقتی شما به عنوان یک رهبر، مسئول و یا مدیر، خطاهای خودت را نپذیری، این روحیه خودکامگی را به جامعه هم تلقین می کنی که مردم هم خطاهای خود را نپذیرند و این، حسن مسئولیت پذیری را در جامعه به شدت کاهش می دهد. شما شورای نگهبان را مثال زدید؛ اگر

قبول کند که خطا کرده این علامت را به جامعه می دهد که می شود مرا نقد کرد. اما وقتی نپذیرد، خود را در مقام بالاتری از جامعه قرار می دهد و با مردم فاصله می گیرد و تا آنکه این فاصله بیشتر می شود و این حسن تشدید می شود که "من بهترم، مسئولان ترم، من هستم که ائمان صالح را تشخیص می دهم و ...". با در مورد حذف زنان می گویند از آنجا که زنان فاقد درک و تشخیص لازم هستند و قدرت کنترل بحران ها یا تشخیص در بحران ها را ندارند ما حذفشان می کنیم، یعنی خودش را در جایگاهی می گذارد که حق دارد درباره بقیه انسان ها قضاوت کند. این دیدگاه ها و رفتارها احساس مسئولیت جمعی را کاهش می دهد و آدم ها را به سوی انفعال پیش می برد. در این انفعال است که کجروی، فساد، فحشا، اعتیاد و رانت خواری گسترش پیدا می کند. این فاصله و زاویه، اولین نقطه ای است که دیگر، گفت و گو در آن شکل نمی گیرد؛ من می گویم شما می شنوید، من نصیحت می کنم، شما نصیحت می پذیرید، من دستور می دهم، شما اطاعت می کنید. در چنین نظام خانوادگی، در چنین مدرسه ای و در چنین حکومتی انسان

یکی از چیزهایی که در مسئله آموزش باعث می شود که یک شهروند، مسئول بار نیاید و آن کجروی ها به وجود بیاید، آموزش یکسویه در سیستم آموزشی ماست؛ یعنی همه چیز، معلم محور است؛ هیچ چیزی دانش آموز محور نیست

شهرت و شهر

انداز ارکان

مسئول و شهروند شکل نمی‌گیرد. اگر تن به ریشه‌یابی و آسیب‌شناسی ندهیم، مشکلات و معضلات، جامعه، خانواده و یا گروه را از هم متلاشی می‌کنند. انسانی که خودش را در جایگاه خدایی قرار می‌دهد؛ خدای خانه، خدای جامعه، کشور یا یک سازمان و گروه، گام اول و آخر را برای خود و برای محیط اطرافش برداشته و اضمحلال و نابودی را از درون پذیرفته است. هر که می‌خواهد باشد.

شما در طول این گفت‌وگو تکیه زیادی روی شهروند مسئول، انسان مسئول و واژه مسئولیت پذیری داشتید. انسان‌ها چگونه مسئول می‌شوند؟ برای روشن شدن پرسش مثالی می‌زنم؛ در یکی از تشکلهای رزمنده برخی می‌گفتند ما برای اعضا، خدا و قیامت را الهیات می‌کنیم و در عوض از آنها مسئولیت می‌خواهیم. خوب این دیدگاه درستی نبود و با روش انبیا همخوانی نداشت. وقتی خدا و قیامت را برای اعضا ثابت می‌کردند، در واقع خودشان را در ذهن افراد می‌گذاشتند و به دنبال آن یک برده‌داری تشکیلاتی به راه می‌افتاد و همین هم منشأ انحراف شد. پرسش خود را این گونه تکرار می‌کنم که انسان‌ها چگونه مسئولیت‌پذیر بار می‌آیند؟

با دادن حق و حقوق به آنها. نمی‌توان از انسان‌ها فقط تکلیف خواست، بدون این که حقی به آنها داده شود. اگر رابطه متناسبی بین احساس حق و تکلیف ایجاد بشود و افراد از همان ابتدا حتی دوره پیش دبستانی تا بعد، حقوق خودشان را بشناسند، مسئولیت‌پذیری در چارچوب آن حقوق معنا پیدا می‌کند. وقتی شما به کسی می‌گویید این تکالیف اجتماعی را دارید، ولی حقی برای او قائل نیستید، به طور طبیعی آن انسان تمرد می‌کند.

شما نمی‌توانید بگویید سازمان‌های غیردولتی را ایجاد می‌کنید، بدون این که برایشان قانونمندی بگذارید، بدون این که الفبا و زیربنایش را فراهم کنید و دالم هم از آنها تکلیف بخواهید. من روی حقوق شهروندی تأکید می‌کنم. این حقوق از محیط خانواده شروع می‌شود تا سطوح بالاتر. این رابطه دوسویه انسجام اجتماعی را تضمین می‌کند. در جوامعی که این حقوق بیشتر وجود دارد با آن که حتی تظاهر به دینداری و اسلام نمی‌کنند، اما انسجام اجتماعی و رشد اخلاقیات در اجتماع بیشتر است. اخلاق به این معنا نیست که چیزی را حلال - حرام و باید - نباید کنند. منظور من حس رضایت از خود و حس مسئولیت‌پذیری نسبت به جامعه و اطرافیان است. اما برای من این نکته جالب است که شما در بیشتر سوال‌هایتان از تشکلهای مبارز مثل مجاهدین خلق هم مثال می‌زنید. در مباحث دیگری هم که در این نشریه مطرح شده مطلبی درباره چگونگی جذب نیرو و تأثیرگذاری این گروه بر روی جوانان بعد از انقلاب مطرح شده

پیش‌درود به نور
۱۳۸۱
انقلاب

اینست. کاری به تحلیل این گروه ندارم، اما این نکته بسیار مهم است که چگونه میلشیا با آن حد از تأثیرگذاری شکل می‌گیرد؟ چه دلیل روان‌شناختی‌ای دارد که نوجوانان و جوانان در سنین پایین بانهایت اطاعت تشکیلاتی حتی دست به اعمال کورکورانه می‌زنند؟ من فکر می‌کنم باید به این مسئله جداگانه توجه کرد که چگونه عده‌ای به تمبیر شما زیر بار این برده‌داری تشکیلاتی می‌روند.

اگر بین مالزی و ایران مقایسه‌ای بکنیم، در مالزی بیشتر فقر و فحشا زیاد بود، ولی با سیاست‌گذاری‌های دوران ماهاتیر محمد و طی بیست سال تا حدود زیادی زده شده شد. ولی در این مدت در جامعه اسلامی ما با میلیاردها دلار درآمد نفت و با وجود حضور روحانیون مسلمان و مفسران قرآن، فحشا و فقر این قدر گسترش پیدا کرده است. فکر می‌کنید دلیل آن چیست؟

من اجازه می‌خواهم که به ریشه‌های این بحث بپردازیم؛ قواعدی بر جامعه حکمفرماست، یکی از قواعد این است که وقتی مطالبات از سطح جامعه به سیستم سیاسی یا نظام حکومتی منتقل می‌شود، چنانچه آن سیستم سیاسی به این مطالبات پاسخ بدهد بازخورد مثبتی در جامعه ایجاد می‌شود که در جامعه تعادل ایجاد می‌کند. اما وقتی سیستمی آن درخواست‌ها و مطالبات را نمی‌شنود یا فاقد احزاب، روزنامه‌های آزاد و نهادهای مدنی است و مکانیزمی وجود ندارد که این مطالبات را بشنود یا اگر هم می‌شنود به آن پاسخ نمی‌دهد، از نگاه جامعه‌شناسی یک بازخورد منفی ایجاد می‌شود. وقتی این بازخورد منفی دالم در جریان است سیستم را از تعادل خارج می‌کند، چیزی که امروز باعث شده ما در ایران از تعادل خارج شویم، چه در بحث اخلاق و چه در بحث اقتصاد و چه در بحث سیاست این است که ما به واقع حکومت پاسخگو نباشته‌ایم.

برای نمونه، زنان در بیست و چند سال گذشته در دوره‌های مختلف مطالبات گوناگونی داشته‌اند که دالم این مطالبات را به سیستم سیاسی انتقال داده‌اند. مثلاً گفته‌اند رفع خشونت از زنان یا درباره ازدواج، حضانت و مطالباتی داشته‌اند. این آدم‌ها به سطحی از آگاهی و اندیشه رسیده‌اند که مطالباتی را مطرح می‌کنند، اما سیستم به آنها پاسخ نمی‌دهد. وقتی سیستم پاسخ نمی‌دهد ناچار با هزینه‌هایی رویه‌رو می‌شویم. اما درباره فحشا و فقر در ایران باید به نکاتی مانند ناکارآمدی مدیران و برنامه‌ریزی غلط و قرار گرفتن رابطه به جای ضابطه اشاره کرد. ما بعد از انقلاب هیچ نظامی برای ارتقا به مدیریت ارشد نداشتیم. افراد گاهی بدون تخصص لازم به پست‌هایی در نظام اقتصادی دست پیدا می‌کردند که نتیجه‌اش فلج شدن چرخ اقتصاد مملکت بود. حتی صداقت و شفافیت هم جایش را به تملق و ریا داد. مدیرانی بودند که توان برنامه‌ریزی بلندمدت

مردم وقتی با افرادی روبه‌رو می‌شوند که حرفشان با عملشان یکی نیست، حرف از زندگی ساده می‌زنند، اما در نهایت با زرقي و برقي‌های نچمل زندگی می‌کنند، حرف از کنترل نفس می‌زنند، اما خود غرق در شهوت‌رانی با حرص به مال دنیا هستند، این دوگانگی‌ها جامعه را دچار تعارض می‌کند



را نداشتند و ابتدا پست می گرفتند تا مدیریت را تمرین کنند. ما به هیچ وجه نباید نظام اقتصادی ایران را با مالزی مقایسه کنیم چون ابزارها و منابع اولیه آن را نداریم. در ایران هرچه به مرکز ایدئولوژیک نظام نزدیک باشی، به پست و مقام دست پیدا می کنی. ملاک شایستگی و کارآمدی نیست.

آنها به چه علت سیستم پاسخ نمی دهند. آیا می خواهد ایدئولوژی اش دست نخورده باقی بماند و به واقع این ایدئولوژی پاسخگویی مطالبات نیست یا دلیل دیگری دارد؟

به نظر من بحث قدرت متکثر و قدرت واحد است. اگر به این مطالبات در حوزه های مختلف اجتماعی پاسخ بدهند، قدرت واحد به قدرت متکثر تبدیل می شود. مثلاً در حوزه زنان، زمانی تمایل به داشتن سازمان های غیردولتی وجود دارد که در آنجا بتوانند کار آموزش و پژوهشی انجام داده و آن را ترویج کنند. از سوی دیگر حفظ یک تفکر و یا ایدئولوژی خاص موجب شده تا منافع ملی از میان برود.

این در قانون اساسی منع نشده است. در قانون اساسی به سازمان های غیردولتی اشاره نشده است. اما بحث شکل و احزاب در قانون اساسی

یکی از چیزهایی که باید به آن توجه کنیم توصیه های علی بن ابیطالب (ع) در زمینه داشتن الگوی مناسب است؛ الگوی مناسب رهبران. تا زمانی که این الگو را اصلاح نکنیم، نمی توانیم از جامعه توقع درست

الدهی شدن و درست عمل کردن داشته باشیم

آنها را نداشتند و ابتدا پست می گرفتند تا مدیریت را تمرین کنند. ما به هیچ وجه نباید نظام اقتصادی ایران را با مالزی مقایسه کنیم چون ابزارها و منابع اولیه آن را نداریم. در ایران هرچه به مرکز ایدئولوژیک نظام نزدیک باشی، به پست و مقام دست پیدا می کنی. ملاک شایستگی و کارآمدی نیست. ماشاءالله - در چندسال گذشته هم که رانت فرهنگی و دکتری بیداد می کند و این فقر فرهنگی و علمی را با پوشش ظاهری پنهان می کند.

آنها به چه علت سیستم پاسخ نمی دهند. آیا می خواهد ایدئولوژی اش دست نخورده باقی بماند و به واقع این ایدئولوژی پاسخگویی مطالبات نیست یا دلیل دیگری دارد؟

به نظر من بحث قدرت متکثر و قدرت واحد است. اگر به این مطالبات در حوزه های مختلف اجتماعی پاسخ بدهند، قدرت واحد به قدرت متکثر تبدیل می شود. مثلاً در حوزه زنان، زمانی تمایل به داشتن سازمان های غیردولتی وجود دارد که در آنجا بتوانند کار آموزش و پژوهشی انجام داده و آن را ترویج کنند. از سوی دیگر حفظ یک تفکر و یا ایدئولوژی خاص موجب شده تا منافع ملی از میان برود.

این در قانون اساسی منع نشده است. در قانون اساسی به سازمان های غیردولتی اشاره نشده است. اما بحث شکل و احزاب در قانون اساسی

شهرت روز ۱۳۸۲
مجله ایران
۱۳۴

هستند. حکومت نباید این جنبش برابری خواهی را رقیب خودش قرار دهد. حکومت جمهوری اسلامی بسیاری از فعالیت های اجتماعی و جنبش هایی را که وجود دارد رقیب خودش تصور می کند. چرا به بعضی از کنوانسیون ها نمی پیوندد و چرا به بعضی از مسائل حقوق بشری پای بند نیست؟ برای این که فکر می کند در قدرت واحد، یک رقیب وارد می شود. من اعتقاد ندارم که آنها نگران سست شدن ارزش ها هستند. آنها نگران این موضوع نیستند. مقاومت می کنند، چون نمی خواهند رقیب داشته باشند. همان طور که گفتیم وقتی نهادها را تقویت می کنید، از آن طرف قدرت مطلق را محدود می کنید. دولتی مثل مالزی فکر می کند بودن این نهادها باعث می شود که حکمرانی بهتری اتفاق می افتد و با سایر کشورها اصلاً دیدش نسبت به مدل حکومت متفاوت است. رضایت مندی شهروندان می داند.

اگر بخواهیم واقعاً مسائل مبتلابه جامعه مان را ریشه ای حل کنیم، در اولین قدم باید حق مردم را در تعیین سرنوشت خودشان بپذیریم. وقتی می خواستند رفتارندوم قانون اساسی را انجام بدهند، پیش امام رفتند و امام به آنها گفت: "سه چیز را در نظر بگیرید: یکی این که مصالح آیندگان را در نظر داشته باشید، دوم این که این قانون نباید ابهام داشته باشد و سوم این که بتواند تبعیض را از میان ببرد." اصل ۱۹ قانون اساسی می گوید انسان ها با هم برابرند، از هر رنگ و نژاد و زبان. سوال این است که آیا زنان و مردان هم در این قانون اساسی با هم برابرند؟

یکی از روحانیون تعریف می کرد که در جریان انتخابات مجلس اول، نظر شورای نگهبان این بود که آزادی رأی زنان نوعی قضاوت است؛ یعنی یک زن بی سواد بین دو مجتهد جامع الشرایط قضاوت می کند و یکی از آنها را برای نمایندگی مجلس انتخاب می کند. با این استدلال که چون این یک نوع قضاوت است و زن نمی تواند قضاوت انجام بدهد، بنابراین در انتخابات هم شرکت نکنند. مرحوم امام گفته بودند که اگر نظراتان را اعلام کنید، من هم نظرم را اعلام می کنم. به ناچار پذیرفتند که زنان رأی بدهند. وقتی موانع فقهی وجود دارد، نیاز به استدلال قوی و نوآندیشان دینی است تا بتوانند جواب فقهای سنتی را بدهند و این کاری است که انجام نشده است. این کار را امام شروع کرد و بعد از ایشان آیت الله منتظری تنها کسی بود که هم فقه سنتی را می دانست و هم به فقه پویا و مسائل جدید توجه داشت و به نظر می رسد بیشترین ضربه ای که جامعه از حذف آقای منتظری خورد در این بعد بود.

کمترین چیزی که در ۲۵ سال گذشته درباره اش استنباط فقهی شده، مسئله زنان

بوده است. مثلاً آیت الله شاهرودی استنباط می کند که دپه فرد مسلمان و مسیحی برابر است و آن را اعلام هم می کند، این خیلی خوب است. ولی آیا حاضرند چنین استنباطی را درباره زنان هم داشته باشند؟ یکی از دست نخورده ترین حوزه ها در فقه - که مدعی هستیم پویاست - مسئله زنان است. چرا؟ چون همیشه زن چیزی از آزادی مرد به شمار می رود؛ مثل خانه، ماشین، کالا، پول که افراد فکر می کنند این حریم خصوصی شان است و کسی نباید به این حریم خصوصی دست پیدا بکند، نسبت به زن هم این گونه نگاه می کنند. من اعتقاد دارم این جزو حقوق انسانی است که زن بتواند خودش نقش را تعریف کند. بدون این که این نقش را مردان در جامعه برایش تعریف کنند. حالا این مردان می توانند مردان قانونگذار، رئیس، مدیر و حتی مردان فقیه باشند. تصمیم گیری در مورد زنان همیشه از جانب مردان بوده است.

امروز بسیاری از مشکلات ما در این حوزه به قانون اساسی برمی گردد. اگر قانون مدنی ما جواب نمی دهد، برای این است که قانون مادر ما که قانون اساسی است و قانون مدنی از آن متولد می شود این گره ها را ایجاد کرده است. در مقدمه اش در تعریف نقش زن می گوید: "نقش مادری در تربیت انسان های مکتبی" یعنی نقش زن را نقش مادری تلقی می کند، در حالی که زن برای خودش نقش های دیگری هم قائل است. این تعریف، تعارض و عدم تعادل در جامعه ایجاد می کند. یک مرد می تواند این نقش مادری را به طور کلیشه ای برای زن تعریف کند و بگوید مادر یعنی این که خوب خدمات بدهد و خوب تمکین کند. علمای ما باید

نسبت به مطالبات زنان فکر کنند و به راه چاره بیندیشند و گرنه پایه و بنیان خانواده سست می شود. به زور نمی توان زنان را از فرصت های اجتماعی به نام سرپرستی مرد و یا قوام بودن و برتر بودن محروم ساخت. نمی توان در قانون، مرد را رئیس خانه دانست در حالی که زن خود را برآبر با او می بیند. اگر قوانین پاسخ مطالبات را ندهند، این قوانین هستند که باید متحول شوند. زنان ما راه خود را باز کرده اند و چنانچه دینداران، خودشان را به روز نکنند لطمه می بینند.

کن در پرسش قبلی به همین نکته اشاره کردم و گفتیم که نیاز به نوآندیشان دینی با استدلال های قوی داریم تا از پس این نگاه سنتی بر بیایند. برای مثال بحث وسیع اتفاق در قرآن، در فقه موجود به نفع خلاصه می شود و نفع هم به تمکین مشروط می شود. در حالی که اتفاق به لحاظ قرآنی اصلاً مشروط نیست. مرحوم طالقانی هم در تفسیر پرتوی از قرآن می گوید که اتفاق به هیچ وجه مشروط نیست. ولی نفع در برابر تمکین مطرح می شود و این یعنی کالایی کردن زن، یعنی یک معامله و

نمی توان از انسان ها فقط تکلیف خواست، بدون این که حتی به آنها داده شود. اگر رابطه مناسب بین احساس حق و تکلیف ایجاد بشود و افراد از همان ابتدا حتی دوره پیش دبستانی تا بعد، حقوق خودشان را بشناسند، مسئولیت پذیری در چارچوب آن حقوق معنا پیدا می کند

شهرت و شهر ۱۳۸۲

۱۳۸

خرید و فروش، آیا این نمی تواند ریشه فحشا باشد؟ فقهای داریم که اسیر این فقه اند و در آن در غلظیده اند و نمی توانند از این برداشت ها خارج شوند و نیاز به کار تعامل و برخورد مستمر است تا روی این دیدگاه ها تجدید نظر شود.

یک ظنیه باید پاسخگویی مطالبات جامعه اش باشد. من اعتقاد دارم یکی از دلایلی که انقلاب اسلامی پیروز شد این بود که توانست خودش را به روز کند و از آن باورهای کلیشه ای بسته و سنگواره ای جدا شود. الان هم اگر فقهای ما نتوانند پاسخ مناسبی به زنان جامعه بدهند، مسئول تمام اتفاقاتی هستند که در حوزه زنان، یعنی نهی از جامعه، اتفاق می افتد. اگر در بحث خشونت علیه زنان کار نکنند، اگر مسئله قتل های ناموسی را که به بهانه دفاع از خون و شرف اتفاق می افتد حل نکنند، عوارضی به جامعه تحمیل می شود که فقها باید پاسخگویی آن باشند.

غیرت در جامعه ما یک امر دیرینه است و زمان زیادی لازم است تا به درستی حد و مرزهای آن تبیین شود.

ما باید باورهایمان را تغییر بدهیم. تغییر در باورها، تغییر در رفتارهای ما را به وجود می آورد و تغییر در رفتار، موجب تغییر در زیرساخت ها است. ما الان مایل به تغییر در ساخت هستیم بدون این که باورها و عمل فردی خودمان را اصلاح نکنیم و این نشدنی است. همین بحث تمکین در مقابل نفقه در ذهن زن روشنفکر امروز مسئله ایجاد می کند. تمکین جنسی در مقابل پول را کدام زنی می پذیرد؟ در نهایت می گوید نه نفقه می خواهم نه تمکین می کنم. آن هم زنی که درس خوانده، تحصیل کرده، در معرض اطلاعات

روز قرار دارد، کار می کند و استقلال اقتصادی دارد. این نگاه کالایی زن را از درون منشوش می کند و در او این سوال را ایجاد می کند که کالایی شخصی برای یک نفر است و نظام خانواده از همین جا از هم متلاشی می شود. باورها و عمل فردی چگونه اصلاح می شود؟

از طریق گسترش سازمان های غیردولتی، مطبوعات آزاد، کار فرهنگی و اجازه دادن به این که مسئله زنان، بحث انحرافات اجتماعی، بحث کودکان با بحث هایی از این دست عمومی بشود. تا زمانی که این بحث ها در جاشیه قرار دارد، نمی توان به آن پرداخت و همچنان حل نشدنی باقی خواهد ماند. باید این مسائل باز و عمومی شود. چرا می گویند بحث خانه و خانواده حوزه خصوصی است و به ما مربوط نیست؟ برای این که می خواهند در جاشیه باقی بمانند. ۲۰۰ هزار آدم فاقد شناسنامه در سیستان و بلوچستان وجود دارند. چرا به این آمار بها نمی دهند؟ شاید برای این که اگر کشته می شوند هویتی نداشته باشند، اگر حقوقشان تضمین می شود هویتی نداشته باشند، یعنی حتی از حق آموزش،

حق بهداشت و حق حیات محروم اند. برای اصلاح باید برنامه داشت.

چرا شناسنامه ندارند؟

خانواده ها اهمیت نمی دهند. اینها به رسمیت شناخته نمی شوند و چه بسا بچه هایی در اثر فشار کار یا فقر کشته می شوند، بدون این که هویتی داشته باشند و بیشتر متولد شده باشند، در حالی که واقعا به دنیا آمده اند.

بنابراین کشورهای به سمت رشد و توسعه می روند که الگوهایشان را متناسب با مناسباتشان تعریف می کنند. ما نیز باید مناسبات اجتماعی مان را بشناسیم، مطالباتمان را بشناسیم و بر اساس آنها الگوهایمان را تعریف کنیم.

آیا زنان جامعه ما خود به تعریف مشخصی از جایگاه خود رسیده اند؟

زنان می خواهند نقش هایشان تغییر پیدا کند.

یعنی نسبت به جایگاهشان آگاهی دارند و می خواهند به آن دست یابند؟

بله، نسبت به جایگاه قبلی اعتراض دارند. اتفاقی که افتاده این است که زنان جامعه ما از نحوه ارتباط انسان با خودش، ارتباط انسان با انسان دیگر و ارتباط انسان با جهان - که این انسان را زن و مرد می بیند - دنبال تعریف دیگری هستند. دنبال این نیستند که به مردها برسند، دنبال این نیستند که نظام سلطه ای یا پدرسالاری ای را که بوده برعکس بکنند، چون اساسا آن نگاه زنانه، نگاه مخالفت با آن سلطه و اقتدار است. یک رابطه دوسویه متعامل که یک زن و شوهر یا یک زن و مرد به عنوان دو

کنشگر بتوانند به مطالبات، نیازها و درخواست هایشان برسند. به نظر من شاید این بهترین تعریفی باشد که بتوانیم ارائه بدهیم. برای همین وقتی بحث حضور زنان در مدیریت ها را مطرح می کنیم به معنای این نیست که هر زنی در هر مدیریتی حضور پیدا کند. موضوع زنانی اند که قادرند در جاهایی که حضور پیدا می کنند باعث تغییر نگرش در محیط بشوند. یعنی انسان ها به هم به رابطه انسانی فارغ از جنس نگاه کنند. گفتمان جاری جامعه گفتمان مردسالار و پدرسالار است، بنابراین زنان حاضرند خودشان را از این سلطه رها کنند و با خطرات و آسیب های اجتماعی ای که با آن روبه رو هستند.

دعواهای تساری طلبی در حقوق در همه جای دنیا بوده و نتیجه اش افزایش آمار طلاق بوده است. مردان و زنان هیچ کدام پذیرای نظر دیگری نیستند و همین به جدایی و طلاق می انجامد.

این یکی از آسیب های دوره گذار است. ما نمی توانیم به بهانه آمار طلاق برابری را برقرار نکنیم. اگر مردان برتری طلبی نداشته باشند،

حکومت جمهوری اسلامی
بسیاری از فعالیت های اجتماعی
و جنبش هایی را که وجود دارد
رقیب خودش تصور می کند. چرا
به بعضی از کنوانسیون ها
نمی پیوندد و چرا به بعضی از
مسائل حقوق بشری پای بند
نیست؟ برای این که فکر می کند
در قدرت واحد، یک رقیب
وارد می شود

حق زنان را به رسمیت بشناسند، آنها را در خدمت خود ندانند، آمار طلاق کاهش خواهد یافت. مردان باید منزلت زنان را محترم شمارند و به آنها احترام بگذارند و گرنه وضع از این بدتر خواهد شد. نظام و کانون خانواده له می شود، با این پدیده چه باید کرد؟ آیا راه حلی وجود دارد که هم مبارزه برای دستیابی به مطالبات باشد و هم کانون خانواده حفظ شود؟

باید به ارتقای آزادی در میان مردم پرداخت. یکی از راه ها این است که به جای این که دائم بگویم روی خانم ها باید کار آموزشی کنیم، مردان را تحت آموزش قرار دهیم، حتی از زمانی که وارد دبستان می شوند. در رسانه ها و مطبوعات کار آموزشی بشود. از سطح کتاب های درسی دوران ابتدایی تا دانشگاه و صداوسیما به تدریج باورها تغییر می کند. راه حل این نیست که با قوانین دست و پاگیره زنان را محدود کنیم؛ زنان تغییر کرده اند و محال است که بتوان این روند را به عقب برگشت داد. راه حل این است که همین گفتمان را در مردان هم رایج کنیم، یعنی به مردان بگویم که شما نباید حقوق انسانی زن را محترم بشمارید، زنان بیش از این نمی خواهند.

چند شماره پیش چشم انداز ایران مقاله ای داشت با عنوان "از مردسالاری تا شایسته سالاری" محور مقاله این بود که همان طور که قرآن با برده داری، نزول خواری و شرابخواری به تدریج برخورد کرده، مکانیزمی در قرآن هست که مردسالاری هم به تدریج لغو بشود و به سمت شایسته سالاری برود.

ببینید منابع اقتدار در جامعه در دست مردان است. ما باید منابع اقتدار را درست توزیع کنیم تا مردسالاری کم رنگ شود. یکی از مسائلی که باید تغییری در آن اتفاق بيفتد، مسئله تعدد زوجات است. چون محور و اساس تشکیل خانواده آسایش، امنیت و تسکین است، وقتی ازدواج دیگری صورت می گیرد، اساس تشکیل خانواده را که آسایش و امنیت بوده تحت الشعاع قرار می دهد. در جامعه ما ازدواج دوم عمده تا به دلیل هوسرانی انجام می گیرد، بدون این که توجه شود که وقتی اساساً تعدد زوجات در اسلام آمد، به خاطر حفاظت از حقوق یتیمان بوده و نه هوسرانی های مردان.

... آن هم به شرط برقراری عدالت. اگر زن اول راضی نباشد چگونه عدالت برقرار می شود.

گسترش تعدد زوجات هم آسیب های فردی به زن را به دنبال دارد و هم فروپاشی خانواده را و هم این که بچه ها را از خانواده گریزان می کند. در بحث آسیب های اجتماعی باید این را هم اضافه کنیم که تنوع طلبی در شرکای جنسی به وسیله مادر و یا پدر یکی از دلایلی است که

بچه ها را از خانه می راند. از طرفی من با هر "سالاری" در خانواده مخالفم. محور خانواده مشارکت و احترام و تشریک مساعی است. حتماً فیلم "فقر و فحشا" ساخته آقای سموع ده نمکی را دیده اید. این جریان به نوبه خود با انفعالی که در جامعه و جوانان ایجاد کرده، آنان را از خود بیگانه کرده و به سمت فساد و فحشا سوق داده. ولی در این فیلم هیچ اشاره ای به این انفعال و هوارضی آن نشده است. چرا؟

در فیلم "فقر و فحشا" نقش حاکمیت را کم رنگ می بینید، در حالی که اگر بخواهیم فقر و فحشا را در ایران بررسی کنیم، حتماً باید بستری های اجتماعی آن و تفکری که پشت آن بوده که در نهایت ما را با این معضلات روبه رو کرده، بررسی کنیم. این فیلم بار همه انحرافات را بر عهده خانم ها می گذارد؛ زن هایی که می خواهند درس بخوانند و مجبورند خرج تحصیلشان را بدهند، مادرهایی که به خاطر فقر، دخترانشان را به دویی می بزنند و در معرض فروش قرار می دهند. گویی تنها این زنان هستند که دارند به فحشا در جامعه دامن می زنند. اینان طرف دوم فحشا را که مردان هستند نمی بینند. از ایشان باید پرسید در باند های قاچاقی زنان نمی توانند نقش مردان را ببینند؟ بهره مندی اقتصادی از قاچاقی زنان نصیب چه افرادی می شود؟ یکی از نقطه ضعف های بزرگ این فیلم این است که با یک نگاه کاملاً مردسالار که همیشه زن ها مقصرند به موضوع می پردازد. ایراد سوم هم ساخت و تکنیک ضعیف فیلم است. علاوه بر اینها من فکر می کنم سازنده فیلم، خودش هم شاید

دچار یک تعارض شده است، چون ایشان یکی از حامیان جدی این نظامی است که این معضلات در آن اتفاق می افتد. شاید می خواهد بگونه ای حس گناهی را که وجود دارد به قشر دیگری از جامعه منتقل کند.

در نهایت باید گفت چنانچه جامعه ایران در این سرازیری بی برنامه گی و ناکارآمدی بدون ترمز پیش برود معلوم نیست که از کجا سردر خواهد آورد. لجاجت و تمامیت خواهی، ساختار اجتماعی و حتی خانواده ایرانی را از بین برده و سرمایه اجتماعی را با انفعال و یأس روبه رو ساخته است. با شعار نمی توان کشورداری کرد؛ نه با شعار عدالت، نه با شعار آزادی. باید یک برنامه عملی برای توسعه همه جانبه داشت و به ابعاد اقتصادی، فرهنگی و سیاسی به شکلی متوازن نگاه کرد. الان دیگر دولت و مجلس و قوه قضاییه و رهبری همه یک سو هستند و نمی توان بهانه ای را پذیرفت. وقت عمل است و ما عملکرد آقایان را رصد می کنیم. نظارت ما به شکل آزادانه اگر درست درک شود آن عملکرد را تصحیح می کند. □

کشورهایی به سمت رشد و توسعه می روند که الگوهایشان را متناسب با مناسباتشان تعریف می کنند، ما نیز باید مناسبات اجتماعی مان را بشناسیم، مطالباتمان را بشناسیم و بر اساس آنها الگوهایمان را تعریف کنیم

پیشبرد

۱۳۰